

مسیحیت شرقی؛ تحولات تاریخی*

کالیستوس ویرا^۱

حمید بخشنده

تاریخ مسیحیت در کشورهای بالکان و به ویژه در جهان مسیحی یونانی زبان به چهار دوره اصلی قابل تقسیم است: دوره اولیه، پیش از تغییر کیش امپراتور کنستانتین^۲ (۳۱۲ م.) و تأسیس امپراتوری مسیحی؛ دوره بیزانسی، که از تشکیل قسطنطنیه به عنوان «رُم جدید» و پایتخت مسیحیت (۳۳۰ م.) تا تصرف آن به دست ترکان عثمانی^۳ (۱۴۵۳ م.) ادامه یافت؛ دوره عثمانی^۴ (*Turcocratia*)، از ۱۴۵۳ تا آغاز جنگ استقلال یونان (۱۸۲۱)؛ و دوره جدید، از اوایل قرن نوزدهم به بعد.

مسیحیت رومانی و اسلاوی تابع همین ساختار اساسی است، یعنی دوره روم باستان (تنها در رومانی)، دوره استیلای بیزانس، دوره عثمانی و دوره جدید. اما در مورد روسیه، که هرگز تحت حاکمیت عثمانی قرار نگرفت، دوره‌های اصلی عبارتند از: دوره مسیحیت کیف^۵ (قرن دهم تا هجدهم)، دوره مسکو (قرن چهاردهم تا هفدهم)، دوره سنت پترزبورگ^۶ (قرن هجدهم تا ۱۹۱۷) و دوره جدید (از ۱۹۱۷). الگوی تحول کلیساهای «جداشده» شرقی متفاوت بوده است. برخی از این کلیساهای (مثل کلیسای

* مشخصات کتاب‌شناختی این اثر از این قرار است:

Eastern Christianity, in *The Encyclopedia of Religion*, ed. by Mircea Eliade, Vol. 4, Ps. 561-570.

1. Kallistos Ware

2. Emperor Constantine

3. Ottoman Turks

4. Turkish period

5. Kievan Christianity

6. Saint Petersburg period

نستوری و کلیسای اتیوپی) در همهٔ زمان‌ها عمدتاً یا تماماً خارج از امپراتوری بیزانس بودند، در حالی که برخی دیگر (مثلاً کلیسای سوری ارتدکس انطاکیه و کلیسای قبطی) با گسترش سریع قدرت حکومت اسلامی پس از رحلت [حضرت] محمد [ص] (۶۳۲ م.) از سیطرهٔ امپراتوری بیزانس خارج شدند.

سه قرن اول

کلیسای کلیمیان، که در اورشلیم در روز عید پنجاهه^۱ (= هفتمین یکشنبه پس از عید پاک) رسمیت یافت و در ابتدا یعقوب، «برادر خداوند^۲» (مرقس، باب ۶: آیه ۳) در رأس آن قرار داشت، کلیسای کوچکی بود و پس از سقوط اورشلیم (۷۰ م) هویت متمایز آن تداوم نیافت. الگوهای تفکر سامی تا حدودی در چارچوب مسیحیت سریانی پابرجا ماند، اما در کلیساهای یونانی زبان از قرن دوم به بعد پیام مسیحیت به میزان فزاینده‌ای به زبان یونانی ارائه می‌شد. این همگون‌سازی تفکر یونانی در آثار یوستین شهید^۳ (حدود ۱۰۰-۱۶۳/۱۶۵) و دیگر دفاعیه‌نویسان مسیحیت در قرن دوم و نیز در آثار دو متکلم بزرگ اسکندریه در قرن سوم، کلیمنت و اریجن، آشکار است.

در حالی که عیسی خود اهل روستا بود، خاستگاه مسیحیت یونانی از آغاز عمدتاً شهرها بود. گروه اولیه، جماعت مذهبی شهری‌ای بودند، که در آغاز تحت رهبری شورایی گروهی از کشیشان پرزیتار^۴ به عبادت و نیایش می‌پرداختند، اما از قرن دوم به بعد تحت ریاست اسقف واحد بودند. دامنهٔ نفوذ اسقف به نواحی روستایی مجاور نیز گسترش یافت اما تا قرن چهارم یا حتی پس از آن، نفوذ مسیحیت در بسیاری از نواحی روستایی همچنان محدود باقی می‌ماند.

پیش از تغییر کیش کنستانتین، حکومت روم از به رسمیت شناختن آیین مسیحی خودداری می‌کرد. آزار و اذیت به طور متناوب صورت می‌گرفت و در مقابل، مسیحیان مدت‌های مدید به‌ویژه در خلال قرن سوم در برابر آنها مقاومت کردند. با این حال، احتمال وقوع مرگ خونین، پیشامد امکان‌پذیری بود که همواره به قوت خود باقی و به صورت ترسناکی بر ذهن و روح مسیحیان اولیه سایه‌افکن بود. با ایجاد امپراتوری

1 . Pentecost

2 . The Lord's brother

3 . Justin Martyr

4 . presbyter-episkopoi

مسیحی در قرن چهارم، «شهادت جسمانی» ظاهری^۱ اغلب جای خود را به «شهادت باطنی»^۲ درونی داد، که از راه نفس شکنی زاهدانه^۳ زندگی رهبانی بدست می آید. اما در دوره‌های پس از آن، مرگ سرخ بیرونی بار دیگر به چشم اندازی نزدیک تبدیل شد. در طول دورهٔ ترکان عثمانی، در میان یونانیان، اسلاوها و رومانیایی‌ها «شهیدان جدید» فراوانی وجود داشتند، و در همان زمان در روسیهٔ شوروی [سابق] در طول سی سال پس از انقلاب بلشویکی (۱۹۱۷) مسیحیان بیشتری در مقایسه با سیصد سال پس از مصلوب شدن عیسی، به سبب عقاید خود کشته شدند. در تاریخ کلیساهای «جداشده»^۴ شرقی، اعم از نستوری و غیرکالدونی، در دورهٔ حاکمیت اسلامی، کشتارهای زیادی بوقوع پیوست و برخی از قتل عام‌های شدید در قرن بیستم رخ داد.^۵ نیایش ایگناتیوس^۶ [اسقف اعظم] انطاکیه، که حدود سال ۱۰۷ در رُم شهید شد، با مضمون «مرا به رنج مبتلا ساز تا به آلام حضرت مسیح^۷ تأسی کرده باشم»، به واقعیت زندگی مسیحیان شرقی بی‌شماری در اعصار جدید مبدل شد.

در حیات داخلی کلیسای پیش از دورهٔ کنستانتین، با ردّ مذهب گنوسی در طول قرن دوم، تصمیم سرنوشت‌سازی گرفته شد. ایرنائوس اهل لایونز^۸ (حدود ۱۳۰-۲۰۰ م.) و دیگران با ابراز مخالفت بر علیه دوگانه‌انگاری غنوصی بر ارزش مسیحی تاریخ، و واقعیت پیکر بشری مسیح و رنج جسمانی او، و نیکویی ذاتی آفرینش ماده پای فشرده. آنان اظهار داشتند که مسیح ما را نه از جهان بلکه با جهان نجات می‌بخشد؛ «خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح» آفریدگار جهان نیز است، تأکید بر ابعاد دنیایی نجات و عقیدهٔ جزمی به قوهٔ حامل روح در اشیای مادی، همواره ویژگی‌های بارز الاهیات مسیحیت شرقی در بهترین صورت آن بوده است. در دوره‌های بعد، این امر در دفاع آیین ارتدکس از شمایل‌های مقدس [حضرت مسیح، حضرت مریم یا دیگر قدیسان] در برابر

1 . literal "martyrdom of blood"

2 . martyrdom of conscience

3 . ascetic self-denial

۴. نویسندهٔ مقاله در این بخش محققانه و بی‌طرفانه نظر نداده است. مسیحیان همواره بیشترین آزادی را تحت سیطرهٔ حکومت اسلامی داشتند هرچند آن حکومت‌ها مبتنی بر اسلام اصیل نبودند و ما داعیهٔ دفاع از همهٔ رفتارهای آنان را نداریم، با این همه اغلب کسانی که در دورهٔ این حکومت‌ها کشته شدند، مربوط به دورهٔ جنگ‌های صلیبی‌ها است. البته در همین دوره، کشته شدگان مسیحی کمتر از یک دهم کشته‌شدگان مسلمان در اثر نهاجم صلیبی‌ها بودند. (مترجم)

5 . prayer of Ignatius

3. The Passion

7 . Irenaeus of Lyons

شمایل‌ستیزی^۱ (در قرون هشتم و نهم) و، با توجه به تغییر هیئت عیسی^۲ بر روی کوه تابور،^۳ در آموزه عزلت‌گزینی سکوت‌آمیز^۴ (قرن چهاردهم) مشهود است.

دوره‌ی بیزانسی

وضع ظاهری مسیحیت با تغییر کیش امپراتور کنستانتین (متوفای ۱۳۷) به آیین عیسوی، به طرزى شگرف تغییر یافت. این امر به طور خاص به دو رویداد دیگر منجر شد که برای تحول کلیسای ارتدکس شرقی حائز اهمیت ماندگاری بود.

بنیان‌گذاری قسطنطنیه. در سال ۳۳۰، کنستانتین، شهر قسطنطنیه را به جای شهر یونانی بیزانس، به عنوان پایتخت خود اعلام کرد. قسطنطنیه به عنوان «رُم جدید» به مرکز اصلی مسیحیت یونانی مبدل شد، و به تدریج جای اسکندریه را، که تا آن زمان جایگاه نخست را در شرق داشت، گرفت. در قلب قسطنطنیه، در کنار قصر امپراتوری، «کلیسای بزرگ» صوفیه قدیسه^۵ (آیا صوفیاء) قرار داشت، که به دستور کنستانتین بنا نهاده شد و به دستور امپراتور یوستینیان^۶ (متوفای ۵۶۵ م.) در مقیاسی وسیع بازسازی شد. این کلیسا، نماد آشکار لطف الهی بر امپراتور مسیحی بود، و تأثیری ژرف بر بسط مراسم عبادی بیزانس داشت.

هفت شورای جهانی وحدت کلیساها. در سال ۳۲۵ میلادی، کنستانتین، شورای نیکیه را تشکیل داد، شورایی که نخستین شورا از شوراهای هفتگانه عمومی یا جهانی بود که همه آنها در بخش شرقی امپراتوری روم تشکیل شد. احکام اعتقادی این هفت شورا، در کنار کتاب مقدس، در نظر کلیسای ارتدکس شرقی نمایانگر حقایق بنیادین ایمان مسیحی است، که مورد قبول همه پیروان آن کلیسا است. (واژه "ecumenical" به معنای «جهانی» از کلمه یونانی "oikoumene" به معنای «جهان مسکونی» گرفته شده است.

از این هفت شورا، دو شورای نخست، یعنی نیکیه اول (۳۲۵ م.) و قسطنطنیه اول (۳۸۱ م.) اعتقاد کلیسا به خدا را به صورت تثلیث تعریف کردند. مسیحیان به خدای واحدی اعتقاد دارند که در عین حال سه اقنوم است: پدر، پسر و روح القدس. پسر

1 . iconoclasm

2 . Christ's transfiguration

3 . Mount Tabor

4 . hesychastic teaching

5 . Great Church of the Holy Wisdom

6 . Hagia Sophia

7 . Emperor Justinian

هم‌رتبه با پدر و همانند پدر، سرمدی است، همان‌طور که شورای نقیه^۱ اول اعلام کرد که «خدای حقیقی از خدای حقیقی ... همذات با پدر است»؛ و شورای قسطنطنیه^۲ اول نظیر آن را در باره روح القدس نیز اظهار داشته است که روح القدس همراه با پدر و پسر، «همزمان پرستش می‌شود و همزمان ستایش می‌شود». این بیانات در برابر نظر پیروان آریوس^۳ که منکر الوهیت تام^۴ عیسی بودند، و در برابر نظر پیروان ماسدونیوس^۵ که الوهیت تام روح القدس را مورد تردید قرار دادند، اعلام شد.

چهار شورای بعدی، یعنی اِفُسس (۴۳۱ م.)، کالسدون (۴۵۱ م.)، قسطنطنیه دوم (۵۵۳ م.)، قسطنطنیه سوم (۶۸۰ م.) به‌طور اخص به آموزه اِقنوم مسیح پرداختند. مسیح در آن واحد، هم خدا و هم بشر است، و به عبارت دیگر اقنومی واحد و تجزیه‌ناپذیر است. به سبب این وحدت شخصی، مادر او، مریم عذرای مقدس «حامل خدا»^۶ (*theotokos*) خوانده شد (شورای اِفُسس)، و با توجه به مصلوب شدن عیسی، این سخن نیز مشروعیت دارد که «یک اقنوم از تثلیث با جسم خود درد و رنج کشید» (شورای قسطنطنیه دوم). علاوه بر این، از آنجا که مسیح هم تماماً خدا است و هم واقعاً بشر - نه این‌که فقط نیمی از هر کدام بلکه تماماً خدا و تماماً بشر - او «با دو ذات» ادامه حیات می‌دهد، یکی الاهی و دیگری بشری، و هر دو کاملند (شورای کالسدون)، و او به همین منوال دارای دو «حیات ذاتی»^۷ و دو اراده است (قسطنطنیه سوم).

بیانات مسیح‌شناسانه این چهار شورا را، در حالی که کلیسای ارتدکس شرقی پذیرفته است، دیگر مسیحیان شرق مورد تردید قرار می‌دهند. پیروان کلیسای سوری شرق یا نستوری، احکام شورای اِفُسس و در نتیجه احکام شورای قسطنطنیه دوم را قبول ندارند. آنان معتقدند که سخن گفتن از تولد خدا یا دستخوش مرگ شدن او، آن‌گونه که این شوراها اظهار می‌دارند، حتی با تعبیر تعدیل‌کننده^۸ «از حیث جسمانی»،^۹ حاکی از خلط غیرقابل قبول میان الوهیت مسیح و بشریت او است و تعالی خدا را بی اعتبار می‌سازد. نستوری‌ها با قبول سنت مسیح‌شناسانه انطاکیه، بر تمایز واضحی میان دو ذات در

۱. Arians؛ آریوس، رهبر کلیسای اسکندریه در سال ۳۳۶ م، معتقد بود عیسی (ع) مخلوق خدا و فاقد الوهیت است.

2 . full divinity

۳. Macedonians؛ ماسدونیوس در قرن چهارم میلادی اسقف قسطنطنیه بود.

4 . God-bearer

5 . natural energies

6 . according to the flesh

مسیح تأکید می‌ورزند. آنان گرچه کالسدون را شورای وحدت کلیساها نمی‌پندارند، با این حال اصولاً به توصیف آن در خصوص ثنویت ذات مسیح، اعتراضی ندارند. پس از پایان قرن پنجم میلادی میان نستوری‌ها، که در قلمرو امپراتوری ایران زندگی می‌کردند، و یونانیان تحت حاکمیت بیزانس ارتباطات اندکی وجود داشت. اما نوشتارهای عرفانی اسحاق سوری^۱ (متوفای حدود ۷۰۰ م.)، اسقف نستوری نینوا، به زودی به زبان یونانی ترجمه شد و تأثیر عمیقی بر معنویت‌گرایی بیزانس و روسیه برجای گذاشت.

مسیحیان غیرکالسدونی یا ارتدکس مشرق‌زمینی^۲ با پذیرفتن سنت مسیح‌شناسانه اسکندریه، در نقطه مقابل موضع کلامی نستوری‌ها قرار دارند. آنان شورای جهانی اِفِسُس^۳ را قبول دارند و قویاً بر عنوان «حامل خدا» تأکید می‌ورزند اما از قبول تعبیر «با دو ذات» که شورای کالسدون اظهار داشت، امتناع می‌ورزند، زیرا این امر را تجزیه «نستوری» یک منجی به دو ذات می‌دانند. آنان ترجیح می‌دهند که از «یک ذات متجسد خدای کلمه»^۴ سخن بگویند و هنگام اشاره به «ذوات» مسیح به صیغه جمع، تمایل دارند که صرفاً اظهار دارند که او «از دو ذات»^۵ است، نه اینکه او «با دو ذات»^۶ است، موضعی که موجب آن شده است که دیگران آنها را «یک ذات‌انگار»^۷ بنامند.

اختلافات میان نستوری‌ها، کالسدونی‌ها و غیرکالسدونی‌ها به واسطه سوء تفاهات اصطلاح‌شناختی تشدید یافت. مشکل بیش از همه به واسطه واژه فیوسیسیس^۸ پدید آمد. در تعریف نستوری و کالسدونی، این واژه به معنای «ذات» یا «مجموعه ویژگی‌های متمایز» است، در حالی که در آثار نویسندگان غیرکالسدونی بیشتر معادل «اقنوم» است، که شورای کالسدون واژه‌های پراسویون^۹ و هیوپاستاسیس^{۱۰} را برای آن بکار می‌برد. تفاوت‌های فرهنگی و رشد جدایی‌طلبی ملی در میان شهروندان غیر یونانی امپراتوری بیزانس نیز در این شکافت تأثیر به‌سزایی داشت، هر چند این امر تا اواخر قرن ششم میلادی به عامل مهمی مبدل نشد.

شوراهای جهانی کلیسا علاوه بر تعریف آموزه‌ها، به سازماندهی اداری کلیسا نیز

1 . Isaac the Syrian

3 . ecumenicity of Ephesus

5 . *ek duo*

7 . monophysite

9 . *prosopon*

2 . Oriental Orthodox

4 . one incarnate nature of God the Word

6 . *en duo*8 . *phusis*10 . *hupostasis*

می پرداختند. مقررات سخت گیرانه آنها همچنان شالوده قانون کلیسایی^۱ ارتدکس شرقی را تشکیل می دهد. در قوانین کلیسایی تصویب شده در نیقیه اول، قسطنطنیه اول و کالسدون، جهان مسیحیت به پنج حوزه سراسفقی^۲ تقسیم می شود. این حوزه ها به ترتیب تقدم عبارتند از: رُم، قسطنطنیه، اسکندریه، انطاکیه، و بیت المقدس. دو معیار، گزینش این پنج حوزه را معین کرد: [۱] اهمیت در ساختار مدنی امپراتوری، و [۲] بنیان گذاری حواریان.^۳ چهار حوزه اول به عنوان مراکز شهری اصلی در دنیای باستان، و حوزه پنجم به عنوان سرزمینی که مسیح در آنجا درگذشت و بار دیگر زنده شد، برگزیده شدند. همه حوزه ها به استثنای قسطنطنیه نسبت به بنیان گذاری حواریان، ادعای مشخصی داشتند.

در ورای تعاریف شورایی،^۴ تأثیر پدران خاص کلیسا نهفته است. آتاناسیوس اسقف اسکندریه (حدود ۲۹۸-۳۷۳ م.) در برابر پیروان آریوس از الوهیت تام مسیح دفاع می کرد و تلاش زیادی کرد تا برای واژه کلیدی در تعریف اعتقادنامه نیقیه، یعنی هم جوهر،^۵ یا «همذات»^۶ مفهومی کلامی بسازد. سخن وی با گفتار سه پدر روحانی کلیسای کاپادوکیه^۷ - باسیل اهل قیصریه (حدود ۳۲۹-۳۷۹)، دوست وی گریگوری نازیانزوس (حدود ۳۲۹-۳۹۱ م.)، معروف به گریگوری متکلم در کلیسای ارتدکس و هم مسلک جوان تر باسیل، گریگوری نیسایی (حدود ۳۳۵-۳۹۵ م.) - که بر سه گانگی اقنوم ها (*hupostasis*) همراه با وحدت ذات تأکید می کردند، تکمیل شد. تنسيق ایمان تثلیثی توسط کاپادوکیه تا به امروز در کلیسای ارتدکس شرقی همچنان هنجار بنیاد است، در حالی که مشخصه کلیسای غرب، دارا بودن رویکرد آگوستین اهل هیپو [در شمال آفریقا] (۳۵۴-۴۳۰ م.) بوده است که رویکردی متفاوت، اما نه لزوماً متضاد، با رویکرد کلیسای ارتدکس شرقی است. باسیل و گریگوری نازیانزوس همراه با یوحنا زین دهان^۸ (حدود ۳۵۴-۴۰۷ م.) در سنت ارتدکس به عنوان «سه پیشوای مذهبی کبیر»^۹ مورد احترام هستند.

1 . canon law

3 . apostolic foundation

5 . consubstantial

7 . Cappadocian church

9 . great hierarchs

2 . patriarchates

4 . conciliar definitions

6 . homoousios

8 . John Chrysostom

آیین پیروان آریوس مورد مخالفت افرام سوری^۱ (حدود ۳۰۶-۳۷۳ م.)، بزرگترین پدر روحانی کلیسای سریانی قرار گرفت، کسی که هم شارح کتاب مقدس و هم الاهی‌دانی شاعر به شمار می‌آمد. از نظر کالسدونی‌ها و نیز غیرکالسدونی‌ها، سیریل اهل اسکندریه، مرجع طراز اول در مورد آموزهٔ اقنوم مسیح است. در میان پدران روحانی بعد، کلیسای ارتدکس شرقی برای ماکسیموس اعتراف‌پذیر^۲ (۵۸۰-۶۶۲ م.)، که هم به لحاظ برداشتش از آزادی انسان و ارادهٔ بشری در مسیح و هم به لحاظ تعالیم دربارهٔ عبادت حائز اهمیت است، جایگاه برجسته‌ای قائل است؛ و نیز برای یوحنا دمشقی (حدود ۶۷۵-۷۴۹ م.)، مؤلف کتاب درباب آیین ارتدکس^۳ که خلاصهٔ معتبر تعالیم تلقی می‌شود، منزلت والایی قائل است. در حوزهٔ روحانیت، در کنار ماکسیموس، متنقدترین نویسندگان عبارتند از: اواگریوس پانتوس^۴ (۳۴۵-۳۹۹ م.)، حواری اهالی کاپادوکیه؛ دیونیسیوس آروپاغی^۵ (حدود ۵۰۰)؛ و یوحنا کلیماکوس^۶ (حدود ۵۷۰-۶۴۹)، راهب بزرگ صومعهٔ سینا.

ظهور اسلام. سیمای بیرونی مسیحیت شرقی با توسعهٔ اسلام در دههٔ ۶۳۰ و دههٔ ۶۴۰ به شدت تغییر یافت. عرب‌ها به سرعت بر سوریه، فلسطین و مصر تسلط یافتند، به طوری که حوزه‌های سراسقفی اسکندریه، انطاکیه و اورشلیم تحت حاکمیت غیرمسیحی درآمد. جدایی میان کالسدونی‌ها و غیرکالسدونی‌ها تشدید یافت و تلاش‌ها برای رفع اختلاف متوقف شد. از آن به بعد حوزه‌های سراسقفی یونانی اسکندریه، انطاکیه و اورشلیم در تاریخ کلیسای ارتدکس، تنها نقشی حاشیه‌ای ایفا کردند. پیروان دو حوزهٔ سراسقفی نخست از این حوزه‌ها در هر حال به واسطهٔ جدا شدن غیرکالسدونی‌ها شدیداً کاهش یافت. در این زمان، در چارچوب امپراتوری روم شرقی، سراسقفی قسطنطنیه تنها مرکز اصلی به شمار می‌آمد.

شمایل‌ستیزی. در طی ۷۲۶-۸۳۴ م. کلیسای بیزانس مشغول منازعات دراز‌آهنگی در خصوص شمایل‌های مقدس بود، که مورد اعتراض شمایل‌ستیزان^۷ («شمایل‌شکنان»^۸)

1 . Ephraem of Syria

2 . Maximos the Confessor

3 . *On the Orthodox Faith*

۴ . Evagrius of Pontus؛ پانتوس سرزمینی باستانی در شمال شرقی آسیای صغیر، در کرانهٔ دریای سیاه است.

5 . Dionysius the Areopagite

6 . John Climacus

7 . iconoclasts

8 . icon smasher

بود، اما شمایل پرستان^۱ («تکریم‌کنندگان شمایل»^۲) از شمایل‌ها دفاع می‌کردند. این منازعه صرفاً در برگیرنده‌ی الاهیات آثار هنری مسیحیت نبود، بلکه شامل ذات اقنوم مسیح نیز بود، و لذا تا حدی می‌توان آن را استمرار مباحثات مسیح‌شناسانه پیشین دانست. نیکیه دوم (۷۸۷ م.)، آخرین شورا از شوراهای هفت‌گانه جهانی، که مورد قبول کلیسای ارتدکس شرقی است، در نشست خود به ریاست سراسقف تاراسیوس (متوفای ۸۰۶ م.) رسماً اعلام کرد که نه تنها نقاشی کردن شمایل‌ها و گذاشتن آنها در کلیساها بلکه ابراز ستایش و تجلیل نیایشگرانه^۳ نسبت به آنها مشروع است. مؤمنان می‌توانند در برابر آنها سجود کنند و آنها را ببوسند، و می‌توان شمع روشن کنند و به آنها عود و عنبر تقدیم کنند. شمایل‌ها را باید ارج گذاشت اما نه صرفاً به دلایل زیبایی‌شناختی و تزئینی بلکه به عنوان واسطه رحمت، و به عنوان «راه» و نقطه مواجهه، که نیایشگر را به ارتباط وجودی با شخص یا راز تصویر شده نایل می‌سازد. احکام نیکیه دوم، در آیین پیروزی کلیسای ارتدکس^۴ (۸۴۳ م.)، یعنی زمانی که شمایل‌ها آشکارا در کلیساها قرار داده می‌شوند، بار دیگر مورد تأکید قرار گرفت. سخنگویان اصلی الاهیاتی در جانب شمایل پرستان عبارت بودند از: یوحنا دمشقی، ثئودور استودیوس (۷۵۹-۸۲۶ م.) و نیکیفوروس (۷۵۸-۸۲۸ م.)، سراسقف قسطنطنیه. شمایل هم‌اکنون نیز در نیایش کلیسای ارتدکس شرقی، نقشی اساسی را ایفا می‌کند؛ در کلیساهای «جداشده» شرقی شمایل‌ها را مشروع می‌دانند، اما پیروان خود را کمتر به آنها سفارش می‌کنند.

جدایی کلیسای ارتدکس و کلیسای رُم. در اواخر دوره بیزانسی، از ۸۳۴ میلادی تا سقوط قسطنطنیه توسط ترکان عثمانی (۱۴۵۳ م.)، سه رخداد مهم به چشم می‌خورد. به صورت منفی، واگرایی فزاینده^۵ میان شرق ارتدکس یونانی و غرب کاتولیک رومی وجود داشت؛ به صورت مثبت، گسترش مبلغان مسیحی به سمت شمال به داخل سرزمین‌های اسلاو و نیز آگاهی ژرف‌تر از الاهیات عرفانی تحقق یافت.

جدایی مسیحیت یونانی و رومی رسماً به سال ۱۰۵۴ میلادی باز می‌گردد، اما این امر، رخدادی واحد نبود، بلکه فرآیندی تدریجی، دارای نوسان، و ناپیوسته بود که نمی‌توان دقیقاً تاریخ آن را تعیین کرد. علل ریشه‌ای این جدایی به قبل از قرن یازدهم باز

1 . iconodules

2 . icon venerators

3 . liturgical honor

4 . Triumph of Orthodoxy

5 . increasing alienation

می‌گردد، اما تکمیل نهایی آن، تا زمانی بس طولانی پس از آن رخ نداد؛ شاید تا زمان جدایی در انطاکیه در سال ۱۷۲۴. وحدت اولیه مسیحیت مدیترانه در طول سده‌های چهارم تا هشتم به شدت تضعیف شد. اگرچه سخن گفتن از جدایی مشخصی در این دوره اولیه میان شرق یونانی و غرب رومی، زمان پریشانه^۱ است، اما میان آنها واگرایی فزاینده‌ای وجود داشت. در این روند طولانی کدورت است که ریشه‌های جدایی بعدی نهفته است.

نخست، تأسیس قسطنطنیه یا «ژم جدید» (۳۳۰ م.)، به جای «ژم قدیم» به عنوان پایتخت امپراتوری، بذر رقابت کلیسایی^۲ میان شرق یونانی و غرب رومی را افشاند. دوم، در اوایل قرن پنجم هجوم‌های بربرها^۳ [=غیریونانی‌ها] و به دنبال آن فروپاشی امپراتوری غربی، به حاکمیت پاپ^۴ به عنوان محور پایدار وحدت در غرب، منجر شد و وی نقش سیاسی برجسته‌ای یافت که در حوزه شرق، یعنی جایی که ذهنیت غیردینی شدیدی در شخص امپراتور وجود داشت، سراسقف قسطنطنیه چنین نقشی نیافت. پژوهش‌ها حاکی از آن است که دوران تاریک قرون وسطا در غرب تنها و تنها به واسطه کشیشان و در جهت منافع کشیشان بود، در حالی که در شرق بیزانسی همواره تشکیلات مدنی غیرروحانی و بسیار آموزش‌دیده‌ای وجود داشت. افراد غیرروحانی در جامعه مسیحی بیزانس هرگز به عنصری صرفاً منفعل مبدل نشدند، و این امر، کلید حیاتی روابط دولت و کلیسا را در حوزه شرق فراهم می‌آورد.

سوم، هجوم‌های اسلاوها و قفقازها به کشورهای بالکان در اواخر قرون ششم و هفتم، و ظهور اسلام در قرن هفتم، سفرها را مخاطره‌آمیزتر و ارتباط میان شرق و غرب را کمتر ساخت. این جدایی متقابل به واسطه مشکلات زبانی افزایش یافت؛ تا سال ۴۰۰، غربیان فراوانی وجود داشتند که زبان یونانی را می‌دانستند و یونانیان بسیاری که زبان لاتینی را می‌دانستند، اما بعد از قرن پنجم شمار بسیار اندکی در هر دو بخش، دو زبانه بودند. سرانجام، جهت‌گیری حکومت پاپ در طول قرن هشتم دستخوش تغییر مهمی شد. پاپ‌ها رابطه با امپراتوری بیزانس را در طول مدتی که این امپراتوری رسماً شمایل ستیز بود، قطع کرده، به جای نگاه به سمت شرق یعنی قسطنطنیه، نگاه خود را به

1. anachronistic

2. ecclesiastical rivalry

3. barbarian invasions

4. papacy

سمت شمال یعنی پادشاهی روبه ترقی فرانک‌ها معطوف کرد. دو برهه سرنوشت‌ساز که مشخصه این اتحاد دگرگون‌یافته است، عبارتند از: دیدار پاپ استفان دوم از پپین در ۷۵۴ م. و تاج‌گذاری شارلمانی^۱ در ژوئن توسط پاپ لئوی سوم در روز عید میلاد مسیح سال ۸۰۰ م. بدین ترتیب اتحاد سنت مسیحی و تمدن، که علی‌رغم وجود نوسان‌هایی در پافشاری بر آن، به صورت واقعی محکم و پابرجا در طول قرن چهارم یا پنجم میان شرق و غرب تحقق یافته بود، در سال ۸۰۰ میلادی به شدت آسیب دید. یونانیان و رومی‌ها هنوز به کلیسای واحد تعلق داشتند، اما آنان به تدریج با یکدیگر بیگانه شدند و بیش از پیش، دنیای گفتمان مشترک را از دست دادند.

جدایی پیروان فوتیوس^۲ در طی سال‌های ۸۶۱-۸۶۷ میلادی مناقشه شدیدی، که به تکفیرهای متقابل^۳ منجر شد، میان پاپ نیکلاس اول اهل رم و سراسقف فوتیوس اهل قسطنطنیه به وقوع پیوست. هر دو کوشش می‌کردند که کنترل کلیسای تازه تأسیس بلغارستان را در اختیار بگیرند. مراتب کلیسایی و رسوم عبادی، از قبیل شیوه برگزاری مراسم بلوغ و تکلیف،^۴ رسم صیام چهل روزه،^۵ بی‌همسری کشیشان^۶ (که در شرق مقرر نیست)، نیز موضوع مجادلات قرار گرفت.

لیکن دو اختلاف نظر عقیدتی، حادث‌تر بود. نخست اینکه، فوتیوس به غرب به خاطر افزوده شدن کلمه فیلیوک (*filioque* به معنای «و از پسر») به متن اعتقادنامه، اعتراض داشت. کلیسای ارتدکس همواره اعتقادنامه نیکیه-قسطنطنیه^۷ (۳۸۱ م.) را در شکل اولیه آن، که اظهار می‌دارد روح القدس «از پدر نشأت می‌گیرد»، از برمی‌خوانند، در حالی که کلیسای غرب کلمه‌ای بدین عبارت افزوده، می‌خوانند «از پدر و پسر نشأت می‌گیرد». تعیین تاریخ دقیق افزایش این کلمه دشوار است، اما به نظر می‌رسد که این امر در آغاز در اسپانیا در خلال قرن ششم به عنوان اقدامی حفاظتی در برابر آیین آریوس انجام شد. در ورای این افزایش، الهیات تثلیثی آگوستین نهفته است؛ وی هیچگاه پیشنهاد تغییر متن اعتقادنامه را مطرح نکرده است، اما در تعالیم خود از آموزه «صدور دوگانه»^۸ روح القدس جانبداری کرده است - لیکن به صورتی که بسیاری از ارتدکس‌ها آن را بدعت‌آمیز

1. coronation of Charlemagne

2. Photian schism

3. mutual excommunication

4. confirmation

5. Lenten fast

6. clerical celibacy

7. Nicene-Constantinopolitan Creed

8. double procession

نمی‌پندارند. کلیسای فرانک‌ها در دوره زمامداری شارلمانی افزوده مزبور را در شورای فرانکفورت^۱ (۷۹۴ م.) تأیید کرد، اما این امر در رُم بلافاصله پذیرفته نشد؛ در سال ۸۰۸ میلادی لئوی سوم خطاب به شارلمانی نوشت که، اگرچه آموزه اشاره شده به وسیله کلمه فیلیوک (*filioque*) از منظر الاهیاتی، متین و منطقی است، اما متن اعتقادنامه باید بدون تغییر باقی بماند. با وجود این، در دهه ۸۶۰ میلادی نیکلاس اول از کاربرد کلمه فیلیوک (*filioque*) توسط مبلغان مسیحی آلمانی در بلغارستان حمایت کرد. فوتیوس [قسطنطیه] و بیزانسی‌ها بر این باور بودند که کلیسای غرب با تغییر یک جانبه اعتقادنامه‌ای که میراث مشترک کل کلیسا است، به گونه‌ای نادرست عمل کرده است. فوتیوس همچنین تصور می‌کرد که آموزه «صدور دوگانه» مستلزم اشتباهات ویرانگر الاهیاتی در آموزه تثلیث است، اما در این مورد تنها برخی ارتدکس‌ها همانند فوتیوس بینشی سختگیرانه دارند.

دومین اختلاف نظر عقیدتی مهم مربوط به تفوق پاپ^۲ بود. نیکلاس اول مدعی آن بود که کلیسای کاتولیک دارای برتری جهانی حق نظارت^۳ بر کلیسای شرق و نیز کلیسای غرب است. فوتیوس و بیزانسی‌ها این ادعا را پذیرفتنی نمی‌دانستند. یونانیان تصور می‌کردند که پاپ، به عنوان مافوق در میان پنج سراسقف، واجد برتری تشریفاتی^۴ در چارچوب کلیسای جهانی است، اما نه واجد قدرت اعمال نظارت جهانی؛ او شخص اول است، اما اول در میان اقران. آنان معتقد بودند که اگرچه قانوناً می‌توان از کلیسای شرق به پاپ مراجعه کرد، اما وی حق آن را ندارد که بدون درخواست، در امور داخلی حوزه سراسقفی شرقی دخالت کند. بنابر دیدگاه بیزانس، اقتدار پاپ کمتر از اقتدار شورای جهانی کلیساها است و وی نمی‌تواند از نزد خود در باره مسائل عقیدتی حکم کند.

ارتباط میان رُم و قسطنطیه بعد از ۸۶۷ میلادی دوباره برقرار شد، ولی در مورد دو مسئله اساسی که موضوع مناقشه آشکار بودند، یعنی [افزودن کلمه] فیلیوک و مسئله تفوق پاپ، هیچ راه حل واقعی‌ای یافت نشد. این امور همچنان در آینده موجب پدید آمدن مشکلاتی گردید.

تکفیرهای^۵ سال ۱۰۵۴. شکاف میان شرق و غرب به واسطه رخداد‌های تازه‌ای در

1 . Council of Frankfurt

2 . papal primacy

3 . universal supremacy of jurisdiction

4 . primacy of honor

5 . anathemas

قرن یازدهم بیشتر شد. نخست اینکه به نظر می‌رسد که در سال ۱۰۰۴ میلادی کلیسای قسطنطنیه از درج نام پاپ در لوح اسامی نیکوکاران^۱ دست کشیده بودند. البته اوضاع و احوال خاصی که به حذف نام پاپ انجامید، همچنان مبهم است. سپس از سال ۱۰۱۴ به بعد، خواندن اعتقادنامه همراه با کلمه فیلیوک در رُم رسم گردید. در اواسط قرن یازدهم، در رُم پس از منازعه‌ای طولانی میان جناح بیزانس و جناح آلمان، یا فرانک‌ها، سرانجام جناح آلمان کنترل را بدست گرفت. به دنبال این امر گروهی از پاپ‌ها، که متأثر از جنبش‌های اصلاحی لوراین^۲ و کلونی^۳ بودند، نظریه افراطی اقتدار پاپ^۴ را اختیار، و بار دیگر ادعای حق نظارت جهانی بر کلیسای شرق و کلیسای غرب را مطرح کردند. در طی سال‌های ۱۰۱۱-۱۰۷۱ میلادی، استیلای تدریجی ژرمان‌ها بر ثروت‌های بیزانس در جزیره سیسیل و جنوب ایتالیا پل مهم میان شرق و غرب را از بین برد.

مشکلات در سال ۱۰۵۴ به اوج خود رسید، یعنی زمانی که کاردینال هامبرت،^۵ که پاپ لئوی نهم وی را برای انجام مأموریت حل اختلاف به قسطنطنیه روانه کرده بود، از سرسختی سراسقف مایکل سرولاریوس^۶ خشمگین شد و لعن و تکفیر، یا حکم تکفیری علیه او صادر کرد. سرولاریوس نیز با صدور حکم تکفیر هامبرت دست به اقدام متقابل زد. موضوع اصلی مورد مشاجره، استفاده از نان‌های فطیر،^۷ یا نان ورنیامده^۸ بود: آیا در مراسم عشای ربانی،^۹ نان باید ورآمده باشد، آن‌گونه که در کلیسای ارتدکس مرسوم است، یا باید آن‌گونه که در کلیسای غرب مرسوم است، فطیر باشد؟ اما اموری دیگر مانند کلمه فیلیوک، ادعاهای پاپ، و ازدواج نکردن کشیشان نیز [در این مشاجره] دخیل بودند. تکفیرهای متقابل در سال ۱۰۵۴ را اغلب اوج جدایی نهایی میان شرق و غرب تلقی می‌کنند، اما گستره آنها در واقع محدود بود. هامبرت سرولاریوس را تکفیر کرد، نه امپراتور یا کلیسای شرقی را؛ سرولاریوس هامبرت را کافر خواند، نه پاپ را. این واقعه به سرعت به فراموشی سپرده شد. در بسیاری از مناطق اشتراک مستمر شعائر دینی میان کلیساهای کاتولیک رُم و کلیساهای شرقی، به‌ویژه در حوزة سراسقفی

1 . Diptychs

3 . Cluny

5 . Cardinal Humbert

7 . azymes

9 . the Eucharist

2 . Lorraine

4 . papal authority

6 . Michael Cerularios

8 . unleavened bread

انطاکیه همچنان پس از سال ۱۰۵۴ میلادی ادامه داشت. درگیری هامبرت و سرولاریوس بیش از آن که منشأ افزایش دودستگی باشد، نشانه آن است.

جنگ‌های صلیبی. صلیبیان تنش میان مسیحیت شرقی و غربی را افزایش دادند، هر چند این امر به هیچ وجه قصد اصلی آنان نبود. آنان با جایگزینی اسقف‌های لاتینی به جای مقامات کلیسای یونانی در شهرهای تصرف شده، دودستگی را به سطح محلی کاهش دادند. در حوزه سراسقفی انطاکیه از سال ۱۱۰۰ میلادی، و در سرزمین مقدس [= فلسطین] دست کم از سال ۱۱۸۷، دو سراسقف رقیب وجود داشتند که مدعی تخت واحد بودند و مسیحیان را به دو دسته تقسیم می‌کردند. جنگ صلیبی چهارم، که در ۱۲۰۴ میلادی متوجه قسطنطنیه شد، به غارت این شهر و نیز نصب سراسقف لاتینی در آنجا انجامید. غارت قسطنطنیه توسط جنگجویان صلیبی رویدادی است که کلیسای ارتدکس شرقی هرگز به فراموشی نسپرد و نبخشیده است. اگر بتوان تاریخ مشخصی را برای تثبیت قطعی انشعاب ذکر کرد، مناسب‌ترین زمان - در هر صورت از دیدگاه روان‌شناسانه - سال ۱۲۰۴ میلادی است.

حکمت مدرسی. پیدایش حکمت مدرسی در دنیای لاتینی در طول قرن‌های دوازدهم و سیزدهم، شکاف میان شرق و غرب را باز هم افزایش داد. یونانیان به شیوه نوشته‌های آباء کلیسا به اقامه دلیل در حوزه‌های الهیات ادامه دادند و از استدلال عقلی بهره جستند، اما در عین حال همواره به مرجعیت آباء کلیسا تکیه می‌جستند و به رویکرد عرفانی و نفی‌آمیز (سلبی) تمسک می‌کردند. در این مدت در غرب، در چارچوب فضای روشنفکرانه دانشگاه‌ها، شکل جدیدی از الهیات به تدریج رواج یافت، که نظام‌مندتر و تحلیلی‌تر و وابسته‌تر به براهین منطقی بود و اصطلاحاتی را به کار می‌گرفت که برای یونانیان ناآشنا بود. با ترجمه شمار زیادی از آثار توماس آکویناس (حدود ۱۲۲۵-۱۲۷۴ م.) به زبان یونانی در قرن چهاردهم، تعدادی از اهالی بیزانس، هواخواه سرسخت روش مدرسی وی شدند، روشی که آنها خود در صدد ایجاد آن بودند. دو توماس‌گرای پیشگام بیزانسی عبارت بودند از: محقق انسان‌گرا دمتریوس کیدونز^۱ (حدود ۱۳۲۴-۱۳۹۸ م.)، که خواهان اتحاد کلیسایی^۲ با ژم بود، و گنادیوس اسکولاریوس^۳ (حدود ۱۳۲۴-۱۴۷۸ م.)،

1. Demetrios Kydones

2. ecclesiastical union

3. Gennadios Scholarios

نخستین سراسقف پس از استیلای عثمانی که در دورهٔ بعد گروه ضدوحدت‌گرا^۱ را در قسطنطنیه رهبری کرد و همواره پیرو توماس آکویناس باقی ماند. اما بیشتر یونانیان روح مدرسی را بیگانه یافتند و رهیافت قدیمی‌تر و مستند به نوشته‌های آباء کلیسا را ترجیح دادند. بدین ترتیب، دنیای گفتمان مشترک بیش از پیش تضعیف شد.

تلاش برای اتحاد مجدد^۲ از سال ۱۲۰۴ میلادی تا سقوط قسطنطنیه در ۱۴۵۳ میلادی، امپراتوران بیزانس پیوسته در صدد آن بودند که اتحاد کلیسایی با ژم را بار دیگر برقرار سازند. انگیزه‌های آنان، تا اندازه‌ای دینی، اما عمدتاً سیاسی بود: آنان در برابر دشمنان خود در غرب به حمایت پاپ نیاز داشتند، و دیگر آنکه آنها در برابر ترکان مهاجم، به کمک مسیحیت غربی نیازمند بودند.

دو کوشش عمده برای نیل به اتحاد دوباره، صورت گرفت. در شورای لیونز^۳ (۱۲۷۴ م.)، یک هیئت کوچک از نمایندگان یونانی، که امپراتور مایکل هشتم پالاتولوگوس^۴ (متوفای ۱۲۸۲ م.) بدان اختیار داده بود، نه مقامات کلیسای یونانی، شرایط مورد نظر پاپ گریگوری دهم را برای اتحاد پذیرفت. در خود شورا هج بحث و گفتگویی در بارهٔ مسائل عقیدتی مورد اختلاف صورت نگرفت، و به یونانیان مجال داده نشد که دیدگاه کلیسای ارتدکس را برای اسقف‌های لاتینی حاضر در جلسه، توضیح دهند. در شورای فرارا - فلورانس^۵ (۱۴۳۸-۱۴۳۹ م.) نمایندگان واقعی یونان حضور داشت، که شامل امپراتور ژان هشتم و سراسقف ژوزف دوم هم بود. مسائل عقیدتی کاملاً مورد بحث قرار گرفت. سرانجام یونانیان پذیرفتند که آموزهٔ لاتینی مبنی بر «صدور دوگانه» روح القدس را به عنوان امری موجه تأیید کنند، اما ملزم به افزودن کلمهٔ فیلوک (*filioque*) به متن اعتقادنامهٔ خود نشدند. حکم بر این شد که استفاده از نان ورنیامده در مراسم عشای ربانی به وسیلهٔ لاتینی‌ها و استفاده از نان ورامده به وسیلهٔ یونانیان به طور یکسان مشروع است. هر یک از دو طرف امکان آن را یافت که به پیروی از آداب و رسوم خود ادامه دهد. یونانیان با آموزهٔ لاتینی اعراف^۶ و برداشت کلیسای کاتولیک ژم در بارهٔ ادعاهای پاپ موافقت کردند، هر چند در مورد نکتهٔ اخیر، نوعی ابهام در عبارت‌پردازی وجود داشت. تقریباً همهٔ نمایندگان قرارداد وحدت را امضاء کردند، به استثنای

1 . antiunionist party

2 . quest for reunion

3 . Council of Lyons

4 . Michael VIII Palaeologus

5 . Council of Ferrara-Florence

6 . purgatory

شخصیت برجسته‌ای چون مارک اُگنیگس^۱ (حدود ۱۳۹۴-۱۴۴۵)، اسقف اعظم اِفسس،^۲ که بعداً به وسیلهٔ کلیسای ارتدکس طرد شد.

تا آن‌جا که به شرق مسیحی مربوط می‌شود، بعدها معلوم شد که این دو اقدام برای تحقق وفاق، چیزی بیش از توافقهایی بر روی کاغذ نبودند. این توافقه‌ها را اندکی بعد اکثریت قاطع افراد ارتدکس ردّ کرد. اما اتحاد فلورانس را بعداً کلیسای کاتولیک رم به عنوان شالودهٔ تأسیس کلیساهای متحد با رُم در اوکراین، رومانی، انطاکیه و نقاط دیگر مورد استفاده قرار داد.

هیئت‌های مبلغان اسلاوی.^۳ کلیسای بیزانس ابتدا در شرق به واسطهٔ جدایی کلیسای نستوری و کلیسای غیرکالسدونی و آنگاه در غرب به واسطهٔ جدایی از کلیسای کاتولیک رُم دچار محدودیت بود، اما از قرن نهم به بعد به سمت شمال گسترش یافت. حدود سال ۸۶۳ میلادی، فوتیوس نخستین هیئت مبلغان اعزامی به اسلاوها را به موراوی (تقریباً چک و اسلواکی کنونی) گسیل داشت؛ رهبری این هیئت را دو برادر اهل تسالونیکا، یعنی سیریل (کنستانتین)^۴ (حدود ۸۲۶-۸۶۹ م.) و متودیوس^۵ (حدود ۸۱۵-۸۸۴)، که به حواریان اسلاوها^۶ معروف بودند، برعهده داشتند. اصل اساسی مبلغان اسلاوی در خارج از مرزهای امپراتوری بیزانس، که سیریل و متودیوس از ابتدا آن اصل را اتخاذ کردند، استفاده از زبان محلی بومیان^۷ بود. مبلغان مذهبی بیزانس، برخلاف غرب قرون وسطا که همواره از زبان لاتینی به عنوان زبان کلیسا استفاده می‌کردند، وظیفهٔ نخست خود را آن دیدند که کتاب مقدس و کتاب‌های دعا را به زبان اسلاوی ترجمه کنند. این امر، به رشد کلیسای ارتدکس در میان همگان و در قلمروهای گوناگون اسلاوها کمک کرد. هیئت تبلیغی سیریل و متودیوس در موراوی موفق نشد که ریشهٔ پایدار پیدا کند و شکل لاتینی مسیحیت آن را پس زد. اما در بلغارستان، صربستان و روسیه، مبلغان بیزانسی به دستاوردهای ماندگاری دست یافتند. در بلغارستان، تزار بوریس، که حدود ۸۶۵ میلادی توسط کشیشی یونانی تعمید داده شد، برای مدتی میان شرق و غرب مردد بود، اما سرانجام نظارت کلیسای قسطنطنیه را پذیرفت. حدود ۹۲۷ میلادی حوزهٔ

1 . Mark Eugenikos

2 . archbishop of Ephesus

3 . Slav missions

4 . Cyril (Constantine)

5 . Methodius

6 . apostles of the Slavs

7 . native vernacular

سراسقفی مستقل بلغاری با مرکز آن در پرتسلاو و سپس در اهرید بوجود آمد. این حوزه در ۱۰۱۸ سرکوب شد، اما در طول ۱۲۳۵-۱۳۹۳ میلادی، با مرکزیت خود در ترنووا بار دیگر رونق یافت. در زمان حاکمیت تزار سیمئون^۱ (۸۹۳-۹۲۷ م.) قلمرو بلغاری به شکوه فرهنگی چشمگیری، همراه با ادبیات غنی مسیحی به زبان اسلاوی دست یافت (که بیشتر آنها ترجمه‌هایی از یونانی بودند).

آیین مسیح در ۸۶۷-۸۷۴ میلادی در سایه حمایت‌های بیزانس در صربستان تثبیت شد. کلیسای صرب، علی‌رغم پیوندهای بسیار با غرب تا قرن سیزدهم، به طور جدی با جهان ارتدکس در هم آمیخته شد. در ۱۲۱۹ میلادی، در طول دوره مرکزیت اسقفی ساوا،^۲ کلیسای صرب استقلال یافت؛ در ۱۳۴۶ میلادی در پک، حوزه سراسقفی صرب بوجود آمد. کلیسای صرب در سده‌های میانه، در دوران سلطنت استفن دوشان^۳ (۱۳۳۱-۱۳۵۵) به اوج شکوه خود نایل آمد.

پرنس کبیر ولاد میر اهل کیف^۴ حدود سال ۹۸۸ میلادی توسط مبلغان بیزانس تعمید داده شد، و در دوره حکومت وی کلیسای سراسری پرونتقی در روسیه با مرکزیت کیف رسمیت یافت. در قرن چهاردهم، مرکز اصلی، اعم از دینی و اجتماعی، به مسکو انتقال یافت. کلیسای روسی در سال ۱۴۴۸ از قسطنطنیه مستقل شد، و در ۱۵۸۹ حوزه اسقفی مسکو به جایگاه سراسقفی ارتقا یافت، و پس از چهار حوزه سراسقفی کهن شرق، به افتخار تقدم نایل آمد.

رومانی در میان کشورهای ارتدکس بالکان جایگاه ویژه‌ای دارد، زیرا از لحاظ قومی، اهالی رومانی عمدتاً لاتین هستند، نه یونانی یا اسلاوی، و به یک زبان رومیایی^۵ سخن می‌گویند. تاریخ گروه آنان به مسیحیت، به سال‌های ۱۰۶-۲۷۱ میلادی باز می‌گردد، یعنی زمانی که دیشا^۶ (متناظر با بخشی از رومانی کنونی) قلمرو سراسقف رُم بود. این امر روشن نیست که پس از زوال امپراتوری روم در این منطقه، مسیحیت تا چه زمانی باقی ماند. مبلغان بلغاری در طول قرن‌های نهم و دهم در رومانی به تبلیغ مشغول بودند، و امیرنشین‌های رومانیایی مولداوی و والچی از قرن چهاردهم به بعد تحت نفوذ کلیسای قسطنطنیه درآمدند. اما کلیسای ارتدکس رومانی، علی‌رغم تأثیرات خارجی،

1 . Tsar Simeon

3 . Stephen Dusan

5 . Romance language

2 . archbishopric of Sava

4 . Great Prince Vladimir of Kiev

6 . Dacia

اعم از یونان و اسلاو، خصوصیات ملی خود را حفظ کرده است.

آیین عزلت‌نشینی.^۱ در دوره هفت شورای وحدت کلیساها، از قرن هفتم، شالوده‌های اصلی اعتقاد ارتدکسی در باره تثلیث و اقوم مسیح پی‌ریزی شد. در دوره بعد، از قرن نهم تا قرن پانزدهم، کلیسای بیزانس تأثیرات این اعتقاد را برای نجات فرد بشری مورد مذاقه قرار داد. تأثیرات آن بر انسان‌های برخوردار از رؤیت «روی در روی» خدا، و برخوردار از اتحاد دگرگونی‌بخش با جلال ربوبی^۲ چیست؟

الاهیات عرفانی بیزانس برای رؤیت نور الاهی، اهمیتی اساسی قائل است. این رؤیت در تجربه سیمئون نوالاهی‌دان (۹۴۹-۱۰۲۲ م.) اهمیت ویژه‌ای دارد؛ وی معتقد بود که نور الاهی، نوری فیزیکی و مادی نیست بلکه جلال نامخلوق ذات ربوبی،^۳ و وجود صرف خود خدا، است. ویژگی دیگر معنویت این دوره، به‌ویژه در قرن چهاردهم، رسم نیایش عیسی^۴ است، دعای کوتاهی که معمولاً بدین صورت انجام می‌گرفت: «ای خداوند عیسی مسیح، پسر خدا، بر من رحم کن.» آغاز این رسم به قرن‌های پنجم و ششم باز می‌گردد، اما عمل به آن در شرق ارتدکس به هیچ وجه همگانی نبود و سیمئون بدان اشاره‌ای نکرده است. مقصود از نیایش عیسی ایجاد «سکون» (*hesuchia*) به معنای آرامش درونی و سکینه قلبی بود، و در نتیجه آنان که این نیایش را بجا می‌آوردند، به عزلت‌نشینان^۵ معروف شدند. تا قرن سیزدهم میلادی، اگر نگوئیم پیش از آن، نیایش عیسی اغلب همراه با فنون جسمی - روانی انجام می‌شد و شامل کنترل تنفس و تمرکز توجه به قسمت قلب بود (در اینجا همانندی‌های چشمگیری با یوگا و تصوف وجود دارد). این فنون را نیکفوروس خلوت‌نشین^۶ (یا عزلت‌نشین، در اواخر قرن سیزدهم) و گریگوری سینایی^۷ (متوفای ۱۳۴۷ م.) بر روی کوه آتوس^۸ آموزش می‌دادند. آنها و سایر عزلت‌نشینان اعتقاد داشتند که انجام مداوم نیایش عیسی، به لطف خدا، به مشاهده نور الاهی می‌انجامد همان‌گونه که سیمئون تجربه کرد.

در طی ۱۳۳۷-۱۳۴۱ میلادی، سنت عزلت‌نشینی توسط بارلام اهل کالابری^۹

1 . Hesychasm

2 . divine glory

3 . the Deity

4 . the Jesus Prayer

5 . Hesychasts

6 . Nikephoros the Solitary

7 . Gregory of Sinai

8 . Mount Athos

9 . Barlaam of Calabria

(۱۲۹۰- حدود ۱۳۵۰ م.)، یونانی دانش‌آموخته از جنوب ایتالیا، مورد اعتراض شدید قرار گرفت. بارلام بارد فنون جسمی-روانی به عنوان عقاید واهی و ماده‌گرایانه، استدلال کرد که نوری را که عزلت‌نشینان دیده‌اند، الاهی نبود بلکه مخلوق و مادی بود. راهبی از کوه آتوس،^۱ موسوم به گریگوری پالاماس^۲ (۱۲۹۶-۱۳۵۹ م.) که بعدها سراسقف تسالونیکا شد، به اظهارات وی پاسخ داد. پالاماس با ایجاد تمایز میان ذات و نیروهای خدا اظهار داشت که، اگرچه ذات الاهی همواره در فراسوی فهم بشر مخلوق باقی می‌ماند، اما قدیسان با نیروهای الاهی، که خود خدا هستند، پیوند مستقیم دارند. این نیروها عین فیض نامخلوق الاهی هستند. بدینسان، نور دیده شده توسط عزلت‌نشینان، مادی و مخلوق نیست بلکه تجلی نیروهای الاهی است، و درست مانند نوری است که در هنگام تغییر هیئت مسیح بر روی کوه تابور، از وی تجلی کرد و به همین سان هنگام رجعت با شکوه، از وجود او تجلی خواهد کرد. پالاماس نشان داد که فنون جسمی -روانی، اگرچه کمکی اختیاری است و نه بخشی ضروری از نیایش عیسی، مبتنی بر اصل الاهیاتی محکمی است: فرد انسانی، یک کل نظام‌یافته از مجموع روح و جسم است و بدین ترتیب بدن انسان باید در کار نیایش، نقش مثبتی را ایفا کند. پالاماس به همان دیدگاه کل‌نگرانه از ذات انسان معتقد بود و علاوه بر آن اعتقاد داشت که بدن در مشاهده نور تابور نقش دارد؛ گرچه آن نور، فیزیکی نیست بلکه نامخلوق است، اما هنگامی که حواس جسمانی به وسیله روح القدس به کلی دگرگون شود، می‌توان از طریق حواس آن را مشاهده کرد. آموزه‌های پالاماس^۳ در باره ذات و نیروهای خدا و نیز نور الاهی را سه شورای تشکیل شده در قسطنطنیه (۱۳۴۱، ۱۳۴۷، ۱۳۵۱ م.) تأیید کردند. الاهی‌دان غیرروحانی نیکلاس کاباسیلاس^۴ (حدود ۱۳۲۲-۱۳۹۵)، دوست و حامی پالاماس، الاهیات عزلت‌نشینی^۵ را با واژگان آیین‌های مقدس، به ویژه تعمید و عشای ربانی، شرح و بسط داد.

آموزه‌های مربوط به عزلت‌نشینی با چاپ مجموعه حجیم متون عرفانی موسوم به فیلوکالیا،^۶ که آن را ماکاریوس اهل کورینت^۷ (۱۷۳۱-۱۸۰۵) و نیکودیموس اهل

1 . Mount Athos

2 . Gregory Palamas

3 . Palamite teaching

4 . Nicholas Cabasila

5 . hesychastic theology

6 . *Philokalia*

7 . Makarios of Corinth

کوهستان مقدس^۱ (حدود ۱۷۴۹-۱۸۰۹) ویرایش کردند، جان تازه‌ای گرفت. این کتاب، پس از ترجمه به زبان‌های اسلاوی و روسی و اخیراً به زبان رومانی و بسیاری از زبان‌های غربی، تأثیرات عمیقی بر کلیسای ارتدکس مدرن برجای گذاشت. به عقیده بسیاری، عنصر عزلت‌نشین و جمال‌دوستی (*Philokalic*) پویاترین جنبه حیات ارتدکس معاصر را تشکیل می‌دهد.

دوره عثمانی

از فروپاشی امپراتوری بیزانس (۱۴۵۳ م.) تا اوایل قرن نوزدهم، دنیای ارتدکس یونانی همراه با امیرنشین‌های رومانی و بیشتر نواحی ارتدکس اسلاو بجز روسیه، تحت حاکمیت ترکان عثمانی بودند. مقامات عثمانی، سراسقف جهانی قسطنطنیه را «والی»^۲ یعنی رئیس طوائف^۳ یا مردم مسیحی ارتدکس، محسوب می‌کردند، و برای کل کلیسای ارتدکس در امپراتوری عثمانی، اعم از یونانی و غیر آن، هم وظایف اجتماعی و هم وظایف دینی قائل بودند. این امر به افزایش فراوان حوزه نفوذ سراسقف^۴ انجامید، اما با آزاد شدن ملل ارتدکس زیر سلطه از حاکمیت عثمانی در قرن نوزدهم، حدود اختیارات مقام سراسقفی^۵ محدود شد و یک رشته کلیساهای مستقل تأسیس شدند: یونان (۱۸۳۳)، رومانی (۱۸۶۴)، بلغارستان (۱۸۷۱)، صربستان (۱۸۷۹)، و آلبانی (۱۹۳۷). قلمرو سراسقف جهانی^۶ اگرچه از حیث وسعت کاهش یافته است، اما باز هم برتری افتخاری خود را در چارچوب کلیسای ارتدکس به عنوان یک کل حفظ کرده است.

دوره عثمانی، دوره محافظه‌کاری شدید کلیسای ارتدکس شرقی است. جامعه ارتدکس اگرچه از تساهل و تسامح رهبران مسلمان برخوردار بودند اما با آنان همچون شهروندان درجه دو رفتار می‌شد، و امکانات مطالعه و نشر کتاب اندک بود، از این‌رو آنان موضعی دفاعی اتخاذ کرده بودند. آنان کوشش می‌کردند به میراث بیزانسی خود پای بند بمانند اما در مجموع نتوانستند آن را به صورت خلاق شرح و بسط دهند و عمدتاً به «الاهیات تکراری»^۷ خشنود بودند.

1 . Nikodimos of the Holy Mountain

2 . ethnarch

3 . ethnos

4 . patriarch's sphere of influence

5 . jurisdiction of the patriarchate

6 . ecumenical patriarchate

7 . theology of repetition

اما همراه با این وفاداری به سنت، ویژگی الاهیات ارتدکس در دروره عثمانی غربی شدن نیز است. مسیحیان ارتدکس، در جست و جوی تحصیلات عالی که در محدوده نواحی تحت حاکمیت عثمانی از آنان مضایقه می شد، به دانشگاه‌های غربی رفته، نزد استادان پروتستان و بیش از آن، نزد استادان کاتولیک مذهب به تحصیل پرداختند، و به طرز گریزناپذیری از آموزه‌های تعلیمی غیرارتدکس، تأثیر گرفتند. در عین حال، پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها هر دو خواهان آن بودند که در مجادله‌های نهضت اصلاح دینی، مسیحیان ارتدکس را در زمره متحدان خود قرار دهند، و از این رو از ارتدکس‌ها می‌خواستند که درباره مسائلی از قبیل حجیت کتاب مقدس، تقدیر،^۱ عصمت کلیسا،^۲ حضور واقعی در عشای ربانی، وضعیت درگذشتگان^۳ عمیق‌تر بیاندیشند.

نخستین ارتباط مهم میان کلیسای ارتدکس و دنیای نهضت اصلاح دینی در ۱۵۷۳-۱۵۸۱ میلادی پدید آمد، زمانی که گروهی از متکلمان لوتری اهل توینگن گفتگوهایی را با جرمیاس دوم^۴ (حدود ۱۵۳۰-۱۵۹۵ م.)، سراسقف قسطنطنیه آغاز کردند. سراسقف مزبور در پاسخ‌های خود به دقت بر آموزه‌های سنتی آیین ارتدکس تأکید ورزید، و به هیچ‌یک از دو دیدگاه پروتستان و لاتینی ابراز تمایل نکرد. اما سراسقف بعدی قسطنطنیه، سیریل اول (۱۵۷۲-۱۶۳۸ م.) تعالیم کالوینی را در شهادت‌نامه‌ی خود در ۱۶۲۹ اتخاذ کرد. اما وی طرفداران اندکی پیدا کرد، زیرا اکثر متکلمان یونانی در قرن هفدهم مقوله‌های لاتینی را بر مقوله‌های پروتستان ترجیح می‌دادند. گابریل سوروس^۵ (۱۵۴۱-۱۶۱۶ م.)، اسقف یونانی در شهر ونیز، تا حدودی دیدگاه کلیسای کاتولیک روم را در باره «اعراف» پذیرفت و تبرک نان و شراب^۶ را بر حسب تمایز مَدْرَسی میان جوهر و أعراض تفسیر کرد و در آن از واژه استحاله‌ی جوهری^۷ استفاده کرد. دُسیئتوس^۸ (۱۶۴۱-۱۷۰۷ م.)، سراسقف اورشلیم در شهادت‌نامه‌ی ایمان^۹ خود، از استحاله جوهری نیز سخن گفت، و در شورای اورشلیم آن را اختیار کرد، همان شورایی که سیریل را محکوم کرد؛ وی همچنین در شهادت‌نامه خود از دیدگاه لاتینی در مورد اعراف

1 . predestination

2 . infallibility of the church

3 . state of the departed

4 . Jeremias II

5 . Gabriel Severus

6 . eucharistic consecration

7 . transubstantiation

8 . Dositheos

9 . Confession of Faith

جانبداری کرد، اما بعداً موضع خود را تعدیل کرد. سودمندترین رابطه میان مسیحیان غربی و ارتدکس در این دوره، مکاتبه میان سراسقف‌های شرقی و کشیشان سوگندخورده کلیسای انگلیکان در ۱۷۱۶-۱۷۲۵ بود، اما این امر در نهایت به هیچ توافق خاصی منجر نشد.

در خارج از دنیای یونانی، پتر ماگهیلا^۱ (۱۵۹۶-۱۶۴۶ م.) اسقف اعظم کیف، در چارچوب کلیسای ارتدکس اوکراین شیوه لاتینی خوبی را در باب الاهیات پی‌ریزی کرد. این شیوه لاتینی شدن بعداً در قرن هفدهم از کیف تا مسکورواج یافت، اما در قرن بعد الاهیات روسی به همت پیشگامان پروتستان، به‌ویژه تحت تأثیر فئوفان پروکوپویچ^۲ (۱۷۸۲-۱۸۶۷) به طرز فزاینده‌ای برتری یافت. اما اسقف پایتخت فیلارت، اهل مسکو^۳ (۱۷۸۲-۱۸۶۷ م.)، الهام‌بخش بازگشت به منابع مکتوب قدمای مسیحیت بود، و این روند را از دهه ۱۹۳۰ به بعد مهاجران روسی همچون ولادمیر لوسکی^۴ (۱۹۰۳-۱۹۷۹ م.) و مهم‌تر از همه، ژرژ فلوروسکی^۵ (۱۸۹۳-۱۹۷۹ م.)، که شعار «تألیف نوین آثار قدمای مسیحیت»^۶ را آرمان الاهیاتی خود قرار داده بود، ادامه دادند.

در الاهیات یونانی حالت غربی‌سازی با آثار نویسندگانی همچون کریستوس اندروئوس^۷ (۱۸۶۹-۱۹۳۵ م.) و پانایوتیس ترمبلاس^۸ (۱۸۸۶-۱۹۷۷ م.) تا قرن حاضر تداوم یافته است. اما نسل جوان‌تر متفکران مذهبی یونان، از جمله کریستوس یاناراس^۹، جان زیریولاس^{۱۰} و پانایوتیس نلاس^{۱۱}، اگرچه خواهان آن بودند که از غرب بیاموزند، اما در عین حال در صدد آن بودند که معیارهای مشخصاً ارتدکس را که رهگشای متکلمان بود، روشن سازند. آنان همچون لوسکی و فلوروسکی کوشیده‌اند تا به برداشتی از آیین مسیحیت دست یابند که با آثار بزرگان قدیم مسیحیت انطباق بیشتری داشته باشد.

باید دقت کرد که در مورد میزان غربی شدن الاهیات ارتدکس در طول دوره عثمانی و در دوره‌های اخیر مبالغه نشود. بیشتر اشخاص ارتدکس که مقوله‌ها و واژگان غربی را

1 . Petr Moghila

2 . Feofan Prokopovich

3 . Metropolitan Filaret of Moscow

4 . Vladimir Lossky

5 . Georges Florovsky

6 . neo-patristic synthesis

7 . Christos Andrououtsos

8 . Panagiotis Trembelas

9 . Christos Yanaras

10 . John Zizioulas

11 . Panayiotis Nellas

اقتباس کرده‌اند، در جوهره تفکر خود باز هم به‌طور اساسی ارتدکس باقی مانده‌اند و در مورد موضوعاتی مانند فیلوک و ادعاهای پاپ همچنان موضع سنتی ارتدکس را حفظ کرده‌اند.

دوره‌ی مدرن

در آغاز قرن بیستم، به استثنای نواحی عثمانی، همه ارتدکس‌ها ظاهراً تحت اشراف کلیسای وابسته به دولت زندگی می‌کردند، کلیسایی که از نظر مالی توسط دولت حمایت می‌شد و بر آموزش و پرورش نظارت گسترده به عمل می‌آورد و با همه جنبه‌های زندگی عمومی ارتباط تنگاتنگ داشت. حتی در چارچوب امپراتوری عثمانی، کلیسای ارتدکس از شناسایی رسمی و امتیازات ویژه برخوردار بود. این موقعیت به واسطه دو رویداد که با فاصله پنج سال از یکدیگر رخ داد، شدیداً دگرگون شد: انقلاب بلشویکی در روسیه (۱۹۱۷) و شکست لشکریان یونانی در آسیای صغیر (۱۹۲۲)، که در پی آن میان یونان و ترکیه، جابجایی ساکنان صورت گرفت (۱۹۲۳). هر دو رویداد، حرکت مسیحیان ارتدکس را به طرف غرب کند کرد، هرچند مهاجرت در مقیاس وسیع قبلاً پیش از جنگ جهانی اول آغاز شده بود. در نتیجه، کلیسای ارتدکس همان‌گونه که شرقی بود، بیش از پیش به کلیسایی غربی مبدل شد.

جابه‌جایی ساکنان میان یونان و ترکیه بدین معنا بود که حوزه سراسقفی قسطنطنیه^۱ قسمت اعظم جمعیت خود را در آسیای صغیر از دست داد. ارتدکس‌های یونانی قسطنطنیه (استانبول) خود از مبادله معاف شدند، اما فشارهای بعدی موجب کاهش شمار آنان به اندکی بیش از سه هزار نفر شد. قسمت عمده پیروان این حوزه سراسقفی هم‌اکنون در کِرت^۲ و نیز دور از وطن، به‌ویژه در امریکای شمالی هستند. در یونان، اتحاد دولت و کلیسا از زمان سقوط رژیم نظامی در ۱۹۷۴، ضعیف شده است، و از ۱۹۸۲ دولت مراسم ازدواج مدنی^۳ را به جای مراسم کلیسایی^۴ مجاز شمرده است. اما در قبرس، رشته پیوند میان کلیسا و دولت محکم‌تر می‌شود، و مراسم ازدواج مدنی هنوز هم برای مسیحیان ارتدکس مجاز نیست.

1 . patriarchate of Constantinople

۲. Crete؛ بر اساس آمار قبلی، حدود ۵۵۰،۰۰۰ نفر در کِرت و سه تا پنج میلیون نفر دور از وطن هستند.

3 . civil marriage

4 . ecclesiastical ceremony

در روسیه منزلت اجتماعی ممتاز کلیسای ارتدکس به طور غیرمنتظره‌ای در انقلاب ۱۹۱۷ از میان رفت. کلیسا از نقش خود در آموزش و پرورش محروم شد و حتی از شناسایی آن به عنوان هویتی قانونی استنکاف شد. کلیساها و صومعه‌ها به طور گسترده‌تر تعطیل شدند و در طول دهه ۱۹۲۰ و دهه ۱۹۳۰ تعداد زیادی از مسیحیان اعدام شدند یا در زندان مردند. شکنجه و آزار پس از ۱۹۴۳ کاهش یافت، اما در اوایل دهه ۱۹۶۰ بار دیگر افزایش یافت. معارضة با همه جنبه‌های حیات دینی ادامه می‌یابد. با وجود صدمات مصیبت‌بار، کلیسای روسی باقی مانده است، و اگرچه در مقیاس بیرونی فروکاسته اما از درون پالایش یافته است.

با گسترش کمونیسم به نقاط دیگر اروپای شرقی پس از جنگ دوم جهانی، کلیساهای ارتدکس صربستان، رومانی، بلغارستان، لهستان، چکسلواکی و آلبانی به سختی زیر یوغ حکومت‌های ضد مسیحی به سر بردند. شدت سرکوب تفاوت داشت: در آلبانی، کلیسای ارتدکس به همراه دیگر گروه‌های دینی کاملاً از میان برداشته شدند؛ مکان‌های انجام عبادت تعطیل شد و جلوه‌های آشکار حیات دینی^۱ دیده نمی‌شد. اما در نقاط دیگر، ظلم و جور کمتر از اتحاد شوروی [سابق] بود. شرایط در یوگسلاوی ظاهراً کمتر از همه رنج‌آور بود، هر چند حکومت به ندرت مجوز گشایش کلیساهای جدید ارتدکس را می‌داد و همواره در صدد آن بود که از طریق حمایت از تشکیل کلیسای تفرقه‌افکن ارتدکس مقدونیه^۲ (۱۹۶۷)، که بقیه دنیای ارتدکس آن را به رسمیت نمی‌شناختند، کلیسای صرب‌ها را تضعیف کند. در میان کلیساهای ارتدکس، کلیسای رومانی از شاداب‌ترین حیات دینی برخوردار است، همراه با افزایش شمار کشیشان، برنامه بلندپروازانه کلیسازایی، و راهبان فعال فراوان، لیکن بلندپایگان مذهبی ملزم هستند در همه حوزه‌ها با مقامات دولتی همکاری کنند. تقریباً در هیچ‌یک از کلیساهای ارتدکس در دوران حاکمیت کمونیسم، دولت عملاً این امکان را به کشیشان نمی‌داد که آموزش دینی کودکان و دیگر امور مربوط به جوانان را سامانده کنند.

پراکندگی ارتدکس‌ها^۳ در دنیای غرب عمدتاً براساس خط‌مشی‌های ملی، با اسقف‌نشین‌های قومی^۴ متفاوت که در منطقه واحدی همزیستی دارند، سازمان می‌یابد،

1 . visible expressions of church life

2 . schismatic Macedonian Orthodox church

3 . Orthodox diaspora

4 . ethnic dioceses

اما تمایل روبه رشدی برای وحدت داخلی وجود دارد. هم‌اکنون همه یونانیان به حوزه سراسقفی جهانی تعلق دارند، و عرب‌ها به حوزه سراسقفی انطاکیه تعلق دارند. روس‌ها به چهار قلمرو تقسیم می‌شوند. حوزه‌های کشیش‌نشینی اندکی مستقیماً به حوزه سراسقفی مسکو در روسیه وابسته هستند. گروه نسبتاً کوچک دیگر، عمدتاً در فرانسه، تحت رهبری حوزه سراسقفی جهانی هستند. [سومین گروه] شورای کلیسایی مستقل اسقف‌ها^۱ معروف به کلیسای ارتدکس روسی در خارج از روسیه است که مرکز آن در نیویورک است، و چهارمین و پرشمارترین گروه، کلیسای اسقف‌های روسی در آمریکای شمالی است. در ۱۹۷۰ این آخرین گروه به کلیسای مستقل ارتدکس^۲ در آمریکا مبدل شد. تعدادی از حوزه‌های کشیش‌نشینی رومانیایی، بلغاری، و آلبانیایی در ایالات متحده نیز به این کلیسای تازه تأسیس پیوسته‌اند، اما این کلیسا هنوز یونانیان را، که بزرگترین گروه منفرد ارتدکس در ایالات متحده هستند، یا عرب‌ها و صرب‌ها را شامل نمی‌شود. هنگامی که در نهایت، ارتدکس‌های ایالات متحده و نیز سایر کشورهای غربی سرانجام متحد شوند تا در هر نقطه کلیسای محلی بی‌نظیری را تشکیل دهند، هم حیات درونی آنان و هم حضور آنان در چارچوب جامعه غربی به طرز بارزی تقویت خواهد شد.

بدین ترتیب، در پایان قرن بیستم مسیحیت ارتدکس در چهار وضعیت متفاوت زندگی می‌کرد: (۱) مسیحیت ارتدکس به عنوان کلیسای دولتی از حمایت رسمی حکومت برخوردار بوده است؛ این وضعیت کلیسا در قبرس و به میزان روبه‌کاهشی در یونان است. (۲) در دوران سلطه کمونیست‌ها، حکومت فعالانه به دشمنی با دین می‌پرداخت؛ این وضعیت ارتدکس‌ها در اروپای شرقی و مهم‌تر از همه در اتحاد شوروی [سابق] بود. کلیساها در سرزمین‌های کمونیستی تشکیل دهنده تقریباً ۸۰ درصد فرقه ارتدکس بوده‌اند. (۳) کلیسای ارتدکس در اکثر کشورهای اسلامی به عنوان اقلیت نیز حضور دارند، که این، وضعیت حوزه‌های سراسقفی باستانی اسکندریه، انطاکیه و اورشلیم است. (۴) سرانجام، کلیسای ارتدکس را در دنیای غرب نیز به شکل اقلیت می‌یابیم، که در سرزمین‌هایی سکونت دارند که به‌طور سنتی با مذهب کاتولیک و آیین پروتستان پیوند دارد.

کلیساهای ارتدکس مشرق زمینی اکثراً در سومین وضعیت از این چهار وضعیت

هستند، یعنی اقلیتی در اکثر بلاد اسلامی. کلیسای اتیوپیایی اگرچه تا ۱۹۷۴ کلیسایی دولتی بود، در این سال به زیر سلطه کمونیست‌ها درآمد و گرفتار ظلم و جور شدیدی شد. کلیسای ارتدکس ارمنی در اتحاد شوروی [سابق] نیز به زیر سلطه کمونیست‌ها درآمد، هر چند در مورد آنها سرکوب کمتری وجود داشت. کلیساهای «جداشده» شرقی نیز، همانند کلیسای ارتدکس شرقی، پراکندگی رو به افزایشی در غرب دارند.

کلیسای ارتدکس شرقی، در حالی که در اواسط دوره بیزنس در آموزش مسیحیت به اسلاوها فعال بود، در دوران اخیرتر در امدادسانی مسیونری نقش اندکی ایفا کرده است. برای این امر، دلایل تاریخی متعددی وجود دارد، به ویژه می‌توان شرایط ستم‌آمیزی را ذکر کرد که یونانیان در دوره عثمانی، و روس‌ها و سایر ارتدکس‌ها در اروپای شرقی در قرن بیستم به ناچار تحمل کردند. در هر دو مورد، این شرایط مانع از کار تبلیغی سازمان‌یافته شد. بدین‌سان ارتدکس‌ها نیز باید با صداقت بپذیرند که ملی‌گرایی اغلب آنان را درونگرا^۱ و دچار ضعف در پینش تبلیغی ساخته است. با این وصف، در قرن نوزدهم کلیسای روسی از مبلغان چین، ژاپن، کره و آلاسکا پشتیبانی کرد، و در پانزده سال گذشته کلیسای ارتدکس آفریقایی شادابی در کنیا، اوگاندا و تانزانیای، همراه با اسقف‌ها و کشیش‌های بومی به وجود آمده است.

اکثریت قاطع کلیساهای ارتدکس، اعم از شرقی و مشرق زمینی، در جنبش وحدت کلیسایی شرکت دارند و اعضای مهم شورای جهانی کلیساهای هستند. علاوه بر این، بیشتر آنها به گفتگوهای دوجانبه یا سایر مسیحیان می‌پردازند. کلیساهای ارتدکس شرقی گفتگوهای عقیدتی رسمی را در سطح جهانی با کلیساهای کاتولیک رُم در ۱۹۸۰، کلیساهای کاتولیک کهن^۲ در ۱۹۷۵، کلیساهای انگلستان در ۱۹۷۳ و با کلیساهای لوتری در ۱۹۸۱ آغاز کرد. در طی سال‌های ۱۹۶۴-۱۹۷۱ چهار گردهم‌آیی مفید میان ارتدکس شرقی و ارتدکس غیرکالسدونی صورت گرفت، که در این گردهم‌آیی دو طرف توانستند به توافق برسند که، علی‌رغم تفاوت‌های واژگانی، هیچ اختلاف اساسی‌ای در ایمان مسیح‌شناسانه وجود ندارد و برای اختلاف‌نظر دیرین درباره شمار ذات و اراده مسیح، راه حلی نویدبخش پیشنهاد شد. اگرچه هیچ کار ظاهری برای اتحاد هنوز انجام نگرفته است، اما به نظر می‌رسد که هیچ مانعی اساسی در سطح عقیدتی وجود ندارد.

ارتدکس‌ها بر این باورند که وحدت مسیحیان نباید براساس کمترین حد توافق شده بلکه براساس تمامیت جدایی‌ناپذیر آیین مسیحی پی‌ریزی شود. با این حال حتی در چارچوب مسیحیت دوباره متحدشده همواره جایی برای تمایز گسترده و مستمر وجود دارد. باید میان ایمان ذاتی واحد و نقطه‌نظرات کلامی تفکیکی صورت گیرد: وحدت ایمانی مستلزم همانندی در نقطه‌نظرات کلامی نیست. ارتدکس‌ها همچنین بر این باورند که، تا زمانی که وحدت ایمانی حاصل شود، برای مسیحیان جداشده درست نیست که در آیین‌های مقدس یکدیگر شرکت کنند. در شرایط اضطرار مذهبی، مراسم عشاء ربانی را می‌توان به غیرارتدکس‌ها پیشنهاد کرد، اما در اصل این مراسم را باید ثمره و مقصد نهایی حرکت به سوی وحدت قلمداد کرد، نه مرحله‌ای در میان راه.

از نظر بسیاری از مسیحیان غربی، چشم‌انداز وحدت با ارتدکس‌ها دور به نظر می‌رسد اما دیگران در غرب بر این عقیده هستند که کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها هرگز نخواهند توانست اختلافات قرن شانزدهم را حل کنند، مگر این‌که آنان جدایی پیشین شرق و غرب را در نظر بگیرند. از آن‌جا که کلیسای ارتدکس کاملاً خارج از چرخه اندیشه‌هایی قرار دارد که غرب از اوایل قرون وسطا در آن حرکت کرده است، از آنان دعوت شده است که در چارچوب گفتمان الاهیاتی غرب به عنوان شتاب‌دهنده ایفای نقش کنند، گفتمانی که می‌تواند برای مشکلات آشنا، راه‌حل‌هایی ارائه دهد که برای مدت‌ها متمادی از یاد رفته است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی



پڙوېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی